



طرح از مؤلف

غلام حسین درویش

از حسینعلی ملاح^۱

در سال ۱۲۵۱ شمسی در یکی از خانواده‌های متوسط تهران پسری زاده شد که نامش را «غلامحسین» نهادند... «حاجی بشیر» طالقانی پدر غلامحسین که یکی از صاحب‌منصبان اداره پست بود در دارالصنایع بازارهم که جایگاه اجتماع تذهیب‌کاران، قلمدان‌سازان و سازندگان آلات موسیقی بود حجره‌ای داشت... حاجی اندک‌کسی با موسیقی آشنا بود و «سه‌تار»

۱- بنیاد این گفتار بر اقوال گرانبهای استادان ارجمند آقایان موسی معروفی و ابوالحسن ضیا نهاده شده است، از این رو مدیونم که از یاری این یاران گرامی سپاسگزاری کنم؛ همچنین لازم میدانم از بانو فخر درویش یگانه فرزند غلامحسین درویش که مرا از پژوهش‌های مربوط به امور خانوادگی هنرمند بی‌نیاز کرده و

مینواخت ، بهمین مناسبت وقتی فرزندش به سنین ده یازده رسید او را به « دستة موزیک دارالفنون » سپرد ... غلامحسین ابتدا بفرا گرفتن طبل کوچک مشغول شد و پس از چندی بنواختن شیپور پرداخت .

بهره این ایام برای غلامحسین ، آشنا گشتن به خط بین المللی موسیقی (نت) و دریافتن وزن های مختلف (ریتم) و تربیت گوش موزیکی میباشد .
تکیه کلام حاجی بشیر در هنگام نامیدن دوستان کلمه « درویش » بود ؛ چنانکه هر گاه میخواست فرزندش را بنامد میگفت : « درویش جان ... »
غلامحسین نمیدانست این تکیه کلام پدر ، روزی ضمیمه نام او خواهد شد و حتی معرف وی خواهد گشت ... بارها از یارانش خواست که او را فقط غلامحسین بنامند لیکن لفظ « درویش » چنان بر زبانها جاری بود که گذشته از اینکه باخواهش و تمنا موقوف نشد بلکه بعدها مکمل نام وی گشت و عنوان خانوادگیش گردید .



نواز ندگی در دستة عزیز السلطان :

بی مناسبت نیست برای روشن شدن مطلب اندکی شرایط محیط را

مدار کی سودمند در اختیارم نهاده و نادرستی های گفتارم را یادآور شده اند صمیمانه تشکر کنم ... ضمناً میباید اعتراف کنم با اینکه جناب آقای روح اله خالقی پس از استقصاء من شرح احوال درویش را در جلد اول کتاب سرگذشت موسیقی ایران نوشته اند ولی با اینحال در مقال حاضر از پژوهش بسیار گرانبهای این استاد ارجمند واقفاً مستفید گشته ام و هر جا نیازمند مطلبی از کتاب ایشان شده ام آن را در کیومه نشان داده ام .

جهت اجتناب از اطناب ، اشعار تصنیف هارا بطور کامل در این گفتار نیاورده ام فقط مطلع ، یا چند بیتی از ابتدای هر قطعه را ذکر کرده ام ، خواستاران ، میتوانند به جلد اول سرگذشت موسیقی ایران مراجعه کنند و متن کامل اشعار را استنساخ نمایند . مسلم است این شرح احوال آنکاه کامل میشد که با نمونه هایی از آثار این هنرمند و تفسیری از چگونگی ترکیب و ساختمان آنها همراه میبود . امیدوارم بتوانم در آینده این نقیصه را مرتفع کنم .

در نظر بیاوریم : در دربار ناصرالدین شاه مردی بود موسوم به میرزا محمد خان (برادر امینه اقدس زن پادشاه) که بعدها ملقب به امین خاقان شد ... امین خاقان با اینکه سیمایی مطلوب و اندامی متناسب نداشت از کودکی مورد محبت پادشاه بود - گویند وقتی خردسال بود گنجشکی دید و آنرا بزبان کودکی «ملوچ» یا «ملوچك» نامید و بهمان نام موسوم گردید ... ملوچك ، یا «ملیچك» بعد ها صاحب پسری شد که هرچند او هم مانند پدر از تناسب اندام و زیبایی سیما بهره نداشت لیکن دارای اقبالی بلند بود ... میگویند: پادشاه چنان خاطر وی را عزیز میداشت که او را به لقب عزیز السلطان مفتخر کرد .

روزی فرزند ملیچك ، موزیکچی هارا دید ، نوای ساز آنان وی را خوش آمد ، ابراز تمایل بنواختن سازی کرد ، یکی از درباریان شیپور کوچکی برای او تهیه کرد و بدستش داد ، عزیز السلطان چند روزی را صرف فرا گرفتن این ساز کرد - روزی بیارگاه پادشاه وارد شد و مانند سایر بازیگران راه رفت و شیپور زد ؛ شاه را این حالت خوش آمد و دستور داد يك دسته موزیک برای او ترتیب دهند ... مراتب به اطلاع رئیس موزیک رسید او هم از میان نوازندگان خردسال موزیک دارالفنون و موزیک اندرون ، دسته ای را تشکیل داد بنام « دسته مخصوص عزیز السلطان » .

غلامحسین درویش یکی از نوازندگان خردسالی بود که بعنوان طبال عضویت این دسته انتخاب شد .

اصولاً شرایط زمان ، و روش حکومت در ایران از قرنهای پیش ، چنان بود که موسیقی دانان ناگزیر بودند برای امرار معاش و کسب مقام و حفظ شخصیت خود و هنر خود بهراکز قدرت روی آورند ... دربار پادشاهان و کاخهای شاهزادگان و گاهی هم برخی از جمعیت های نیمه مذهبی مانند مجمع درویشان ، پناهگاههای مناسبی برای این گروه محسوب میشد ... این روش و آئین تا صدسال پیش از اینهم بتناوب در ایران معمول و متداول بود .

در دوره ناصر ، بموسیقی دانان در بازی عموماً «عمله طرب» میگفتند هر شاهزاده دستگاهی خاص خود داشت و بهمین مناسبت عمله طرب دستگاه او نیز منحصر بنخود آن شاهزاده بود و نوازندگانش جزو ابواب جمعی همان دستگاه بحساب میآمدند و حق نداشتند در دستگاه يك شاهزاده دیگر نوازندگی کنند .

غلامحسین هم عمله طرب دستگاه عزیز السلطان گردید و با درباریان محشور گشت ... در مماشات با نجیب زادگان و شنیدن نوای ساز استادان موسیقی، رفته رفته مهر خاصی به «تار» پیدا کرد و خواستار فرا گرفتن نوازندگی این ساز شد... با پدرش موضوع را در میان نهاد، آقا بشیرخواست وی را گرامی داشت و سه تاری برایش فراهم کرد و دروس مقدماتی را شخصاً به او آموخت ... درویش پس از مدتی به محضر درس آقامیرزا عبدالله و آقا حسینقلی راه یافت و بفرا گرفتن سه تار و تار پرداخت ... غلامحسین به سازی که نخستین بار پدرش باو هدیه کرده و نواختنش را بوی تعلیم داده بود مهر شدیدی میورزید، لیکن پس از آشنائی با تار، دریافت که «سه تار چنانکه باید از عهده بیان احساساتش بر نمی آید این بود که جداً بنواختن تار پرداخت، چندی نگذشت که در نواختن این ساز مهارت یافت و بهترین شاگرد آقا حسینقلی بشمار آمد.

رازخوش نوازی و تکنیک بدیع او را در تار میتوان چنین توجیه کرد: اولاً به دستگاههای موسیقی ایرانی، احاطه کامل پیدا کرده بود. ثانیاً مضرابی قوی وریز داشت - ثالثاً چون در مدرسه موزیک نظام تعلیم دیده بود و چند نغمه اروپائی نظیر «پلکا و مازورکا» و یا قطعاتی مانند: والس افسوس - امواج دانوب - و ماچیش را میدانست و با تکنیکی خاص آنها را در تار مینواخت، شیوه نوازندگیش نوظهور و بدیع بنظر می آمد و برخلاف رسم متعارف واجد شور و هیجانی بود. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*



درویش و شعاع السلطنه:

کمال السلطنه (پدر ابوالحسن صبا) که خود برخی از سازها را مینواخت و از نزدیکان شعاع السلطنه (پسر مظفرالدین شاه) بود موجبات آشنائی درویش را با شعاع السلطنه فراهم کرد.

شبى آقا حسينقلی در حضور شاهزاده نوازندگى ميکرد، پس از نواختن چند گوشه از يك دستگاه موسيقي، تار را بر زمين نهاد و از شاهزاده رخصت طلبيد تا شاگردش که در مجلس حاضر بود دنباله دستگاه را بنوازد .
درويش ساز در بغل گرفت و بوجهی مؤثر و شیوا نوازندگى کرد ، شعاع السلطنه که خود باموسيقي آشنائی داشت شیوه نوازندگى او را پسنديد و بوى پيشهاد کرد که جزو عملة طرب دستگاه او بشود .

از آن پس « آقا ميرزا غلامحسين خان درویش » وابسته به دستگاه شعاع السلطنه شد و به نایب اسداله نى زن و آقا جان ضرب گير که آنها نیز از نوازندگان آن دستگاه بودند پیوست ... خوش مزه اينجاست، همچنانکه غلامحسين از لقب « درویش » خوش نمى آمد ، آقا جان ضرب گير هم آرزو داشت نقطه جيم را کويندگان بالا نگذارند تا « آقاخان » گردد ، ولى همانطور که لقب درویش بر غلامحسين ماند که ماند آن نقطه بی معرفت هم بالا نرفت که نرفت ...

چندماهى از اقامت درویش در آن دستگاه نگذشته بود که شعاع السلطنه به آیات فارس منصوب شد ... رامشگران هم همراه او سفر کردند ... در ميان راه بازان تندى باريدن گرفت ... شاهزاده بمنزل يك روستائى پناه برد ... هنوز پاسى از شب نگذشته بود که والا حضرت به احضار عملة طرب امر فرمود . آقا جان ضرب گير که بر اثر باران كاملاً خيس شده بود و لباس مناسبى هم برای شرفیابى در دسترس نداشت و شايد هم از بخت بد سر ما خوردگى پيدا کرده بود از حضور در مجلس امتناع ورزید ... شعاع السلطنه علت غيبت وى را پرسيد ؛ جريان بعرض رسيد ؛ والا حضرت برافروخته شد و امر کرد آقا جان بايد فردا يك منزل را پياده طی کند ... اين واقعه اثرى مبهم بر روان درویش بر جای نهاد و احساسات آزادمنش وى را اندکى تحريك کرد .

اقامت طولانى شعاع السلطنه در شیراز سبب شد که درویش ب فکر ازدواج بیفتد ؛ از اینرو با « نورسنیده خانم » ملقب به « بدر السلطنه » دختر مستشار نظام ازدواج کرد . حاصل اين پیوند دختری است بنام « قمر » که هم اکنون حیات دارد .

درویش پس از ازدواج متوجه شد که مستمرى دستگاه شعاع السلطنه کفاف هزینه سنگين زندگانی را نمیدهد، بدین جهت دعوت پی در پی اعظام و اکابر شیراز را که تا کنون اجابت نکرده بود پذیرفت و چند شب به تناوب

در بارک‌های اینان حاضر گشت و بنوازند کی پرداخت ... درویش می‌پنداشت
 انسانی است آزاد ، و هنرمندی است مختار نفس خود و بهمین مناسبت تصور
 میکرد بهر جا که خواست دلش باشد میتواند آزادانه آمد و شد کند ... در
 صورتیکه چنین نبود ، او جیره‌خوار دستگاه مقتدري بود که آئینش رخصت
 چنین خودسری‌ها را یکسی نمیداد ، کما اینکه وقتی اقدام جسورانه او را
 بشعاع السلطنه گزارش دادند سخت بر آشفته و بلافاصله احضارش کرد و
 فرمان داد انگشتان وی را قطع کنند... نزدیک بود حکم به اجرا نهاده شود
 که کسب السلطنه رسید و شفاء کرد و درویش را از مهلکه هواناکی
 نجات داد .



تحصن در سفارت انگلیس :

همچنانکه یاد شد مستمری دستگامی که درویش در آن خدمت میکرد
 چندان نبود که کفاف مخارجش را بدهد ، از این رو وقتی شعاع السلطنه بتهران
 منتقل شد ، درویش يك کلاس موسیقی در منزل خود دایر کرد و بتدریس
 پرداخت . . .

در این ایام ، درویش بخوبی ژانچیر اسارت را بر پاهای خود احساس
 میکنند و بیش از پیش خویشان را مقید می‌بیند ... از این نظر که وی را هر روز
 بنام ابواب جمعی دستگاه شعاع السلطنه بحساب می‌گذارند احساس حقارت
 میکند ... به نزدیکان و مقربان شاهزاده متوسل میشود تا شاید آنان موجبات
 آزادیش را فراهم آورند ، لیکن گذشته از اینکه توفیق نمی‌یابد خشم شاهزاده
 را بر میانگیزد و موجب میشود که شاهزاده فراشی را مأمور توقیف درویش
 کند .

درویش در منزل خود به تدریس اشتغال داشت که فراش باشی وارد
 میشود و مأموریت خود را با اطلاع وی میرساند ... درویش که به وخامت وضع

بی برده است چای و شیرینی برای فراش دستور میدهد و بساو میگوید :
یا پیرجان ! شما چند دقیقه همینجا تشریف داشته باشید من الساعه لباس میپوشم
و خدمت میرسم... و بلافاصله ازدوری که اطلاق درس یعنی بیرونی را به اندرونی
متصل میکرد بیرون آمد و لباس پوشید و خارج شد و چفت در حیاط را هم
از بیرون بست و بی تصمیم شروع بدویدن کرد... در میان راه می اندیشید کجا
برود و چه بکند؟... دوستی داشت بنام عباسقلی خان که سرایدار باشی سفارت
انگلیس بود، ابتدا فکر کرد پیش او برود و از وی تمنای یاری کند، ولی
پسندش آن شد که نخست نزد کمال السلطنه برود و از او استمداد بجوید...
کمال السلطنه در می یابد شفاعتش این بار مؤثر نخواهد افتاد بنا بر این راهی
را که خود درویش انتخاب کرده بود می پسندد و او را تشجیع بر رفتن منزل
عباسقلی خان میکند.

درویش بی درنگ بجانب سفارت انگلیس راه می افتد... در میان راه
یکی از شاگردانش را می بیند بساو میگوید : یا پیرجان ، برو منزل من و
بشاگردانم اطلاع بده که بنا به مقتضیاتی فعلا کلاس درس تعطیل میشود...
بسرودی سیبل کلفت هم که آنجاست بگو اگر مرا میخواهد بیاید بسفارت
انگلیس .

عباسقلی خان موافقت کرد که درویش چند روزی در منزل وی بماند
تا در هنگام مناسب به سفیر معرفیش کند... بعدها خود درویش حکایت میکرد:
فراش باشی شعاع السلطنه ، هر روز میآمد دم در سفارت و از دور موج
میکشید ، بخیال اینکه من گنجشکم... پس از چندی سفیر که توسط عباسقلی-
خان از پناهندگی او آگاهی یافته بود وی را بحضور می طلبد ، درویش
ماجرای زندگی خود را برایش نقل میکند و میگوید : درست است که من
سیاه چرده هستم ولی جناب سفیر میدانند که بسرده نیستم و گذشته از این ،
بسرده فروشی مدتهاست ملغی شده است... خانم سفیر از هنرمند خواهش
میکند برایش تار بنوازد ، درویش یکی از نغمات اروپائی را که میدانست
اجرا میکند ، مورد پسند آنان واقع میشود ، خانم سفیر پیشنهاد تکرار
نواختن قطعه را میکند و خود شخصاً پشت پیانو می نشیند و نوای تار درویش

۱ - تکیه کلام درویش « یا پیرجان » بود و بدین مناسبت شاگردانش نیز
اورا بهمین لفظ خطاب میکردند .

را پشتیبانی میکند .

سرانجام منشی سفارت نامه‌ای به شعاع السلطنه مینویسد و خواست سفیر را مبنی بر رفع مزاحمت ازدرویش به اطلاع او میرساند ، شاهزاده می- پذیرد و درویش آزاد میشود .

هنرمند پس از رهایی از قید دستگاه شعاع السلطنه تا مدتی گرفتار جدال با احساسات ، و تنگی معیشت بود ، لیکن بزودی بر این گرفتاریها چیره شد ، با توسعه کلاس موسیقی تنگی معیشت را مرتفع کرد و با ورود در سلك «اخوان صفا» خلجان درونی را آرامش بخشید ... کلاس موسیقی او عایدی سرشاری نداشت ، ولی با همان زندگی میکرد و اگر احتمالاً سود بیشتری نصیبش میگشت بی خودنمائی و تظاهر آن را صرف یاران مستمند خود میکرد؛ عارف در مقدمه دیوان خود مینویسد : « مرحوم درویش هر قدر هم گرفتار عسرت مالی میشد هیچوقت پیش این و آن اظهار احتیاج نمینمود و حاضر نمیشد که هنر خود را برای گذران معاش خفیف و خوار کند ، هر وقت هم چیزی زیادتر از مخارج زندگانی بدست میآورد به مستمندان و بیچارگان می بخشید ... »

« درویش از این پس با علاقه بیشتری بکار تدریس پرداخت و چون نامی بامسمی داشت در سلك اخوان صفا می در آمد و به ظهیر الهوله سرسپرد و در کنسرتها می که آن زمان در انجمن اخوت داده میشد شرکت کرد و همواره سمت ریاست او کسرترا داشت . »



دستان پیش در آمد :

« خواجه هامبار سوم » وارد کننده ماهوت انگلیسی بود و گاه گاه علاوه بر شغلی که داشت کارهای ارجاع شده از طرف مؤسسات تجارته انگلستان را نیز انجام میداد ... کمپانی «هیز ماسترز و بیس» به خواجه مأموریت میدهد که در تهران با موسیقی دانهای مشهور برای پر کردن صفحه مذاکره

کند و گروهی را با خود بلندن بیاورد تا صفحاتی از موسیقی ایرانی تهیه شود.

هامبارسوم به ملاقات آقامیرزا حسینقلی میرود و میگوید: برای اینکه نام شما و موسیقی شما از میان نرود خوبست به اتفاق چند نفر دیگر بانگلستان سفری بکنیم و صفحاتی تهیه نمایم، خرج سفر را هم من میپردازم؛ اگر موافق هستید دوسه نفر دیگر را هم انتخاب کنید تا هر چه زودتر حرکت کنیم...

آقامیرزای درنگ پیشنهاد را می پذیرد و پس از دوسه روز به هامبارسوم اطلاع میدهد که: سید احمد خان (خواننده) باقرخان (کمانچه کش) و آقاباشی (ضرب گیر) یاران سفر ما خواهند بود... معامله داشت جوش میخورد که درویش خان باخبر میشود، بلا تأمل بملاقات استاد میرود و میگوید: آقامیرزا، شما با این کار اعتبار موسیقی و موسیقی دان را در ایران پائین میآورید، وقتی شما که استادی مسلم هستید هنر خود را به هیچ بفروش میگذارید، فردا شاگردان شما چه اعتباری خواهند داشت؟

آقامیرزا حسینقلی متوجه اهمیت مطلب میشود و به خواجه هامبارسوم اعتراض میکند، ولی نماینده کمپانی ذهن استاد را مشوب میسازد و وانمود میکند که درویش از راه حقد و حسد این مطالب را عنوان کرده است... با این حال، آقامیرزا بر اثر سخنان درویش از هامبارسوم مطالبه دستمزد میکند، خواجه ابتدا زیر بار نمی رود ولی سرانجام حاضر میشود بجای دستمزد ۴۲ متر ماهوت انگلیسی به ایشان بدهد.

درویش هنگامی از شرط حقارت آمیز معامله آگاه میشود که هیئت بسوی لندن حرکت کرده بود؛ از این رو تصمیم میگیرد با خواجه و اربابش مبارزه کند.

در آن ایام موسیقی ایرانی از نقطه نظر ردیف دستگاهها واجه اهمیت بود، خوانندگان و نوازندگان همین ردیفها را اجرا میکردند و چون این قسمت بی وزن بود خواننده به تنهایی میسرا مید و نوازنده سروده او را عیناً جواب میداد. بعضی از خوانندگان، یعنی آنها که ضرب می گرفتند و به آهنگهای ضربی آشنائی داشتند یکنوع آوازی میخواندند که وزن داشت و آن را آواز ضربی مینامیدند. قطعات ضربی که میسر بود چند نفر باهم

آنها را بنوازند به تصنیف و رنگ منحصر میگشت - تصنیفها از شیدا بود
و رنگها هم محدود میشد به رنگ هر دستگاه ۱.

بنابراین صرفنظر از ساقی نامه و صوفی نامه یا چهار مضرابهای خاص
موسیقی ایرانی قطعات ضربی مشخصی نداشت که گروهی بتواند آنها را
بصورت ارکستر اجرا کند. بهمین مناسبت بر نامه موسیقی یک ارکستر چند
نفری تشکیل میشد از: چهار مضراب (همراه ضرب) آواز (همراه بایک
ساز) و رنگ.

پس از مشروطیت و آزادگشتن اجتماعات و تشکیل شدن انجمن ها،
ارکسترهایی نیز تشکیل گردید که نفرات بیشتری در آن نوازندگانی
میکردند، نخستین کنسرتها به تشویق ظهیرالدوله در مجالس بزرگی که
گروه زیادهتری شنونده داشت برگزار شد؛ ایکن اداره کنندگان این
ارکسترها بزودی متوجه شدند که فرم برنامه های کنسرت متناسب با جمعیت
نیست، از اینرو برای اینکه پیش از اجرای برنامه اصلی بتوانند توجه مردم
را جلب کنند نیازمند قطعه ای ضربی که لا اقل چند دقیقه ای بطول انجامد
گشتند.

گویند: در موقعی که بنا شد کنسرتی داده شود، در هنگام تمرین
رکن الدین خان پیشنهاد کرد خوبست ابتدا قطعه ای را باهم بنوازیم و بعد
از آن به آواز بپردازیم - سؤال شد: کدام قطعه را؟ - پیشنهاددهنده گفت:
من آهنگی باین سبک دارم. حاضران میل بشنیدن آن پیدا کردند و سازنده
آهنگ، آن قطعه را نواخت و مورد پسند واقع شد؛ بنا به پیشنهاد
مشیرمایون بمناسبت اینکه پیش از درآمد آواز زده میشود به پیش درآمد
موسوم شد... « این وجه تسمیه کاملاً درست است ولی اگر هم در آن موقع
این نام گذاری به نظر مشیرمایون رسیده است شاید سابقه قبلی داشته و
ذهن نوازندگان به این کلمه از پیش آشنا بوده است » بهر حال پیش درآمد
آهنگ کوچکی بوده است که از نظر فرم از درآمد آواز تجاوز نمیکردم
است.

۱ - هر دستگاه موسیقی ایرانی رنگ خاصی داشت مانند: ضرب اصول
(در شور) - حربی (در ماهور) - رنگ دلگشا (در سه گاه) - لژی و حاشیه (در
چهار گاه) - رنگ فرح (در همایون) - فرح انگیز (در اصفهان) - رنگ شهر
آشوب (در چهار گاه و شور)

درویش خان وقتی تمایل خلق را به شنیدن پیش درآمد احساس کرد تصمیم گرفت طریق مبارزه خود را با هامبارسوم از این سو انتخاب کند، بهمین جهت نخستین پیش درآمد را که در دستگاه ماهور است ساخت و بشاگردانش آموخت و میان مردم انتشار داد؛ میتوان گفت بیشتر پیش درآمدهای درویش در همین ایام ساخته شده و بنظر مردم رسیده است.

استقبال عمومی از این پیش درآمدها بجائی رسید که وقتی صفحات هامبارسوم به تهران رسید مواجهه باشکست شد زیرا مردم صفحه پیش درآمد درویش میخواستند و هامبارسوم جز آواز «سید احمد خان» چیز دیگری نداشت که عرضه بدارد.

(بقیه دارد)

زودی

مجله رادیونی موسیقی

از انتشارات اداره کل هنرهای زیبای کشور

ساعت ۲ و ۳ دقیقه روزهای شنبه

بر روی فرستنده ۲۴ متر رادیو تهران

منتشر میشود